

د: ۸۹/۸/۸
پ: ۸۹/۱۰/۴

تأکیدی بر صحت انتساب معیار الاشعار به خواجه نصیرالدین طوسی

علی اصغر قهرمانی مقبل*

چکیده

کتاب معیار الاشعار منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی است که پس از کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شده و یکی از دو کتاب مهم در باره علم عروض و قافیه است. با تمام شهرتی که این کتاب در نزد عروضیان قدیم و جدید داشته و دارد، در باره مؤلف آن تردیدهایی وجود دارد. ما در این نوشته با تکیه بر بررسی ظهر و ترقیمه نسخه‌های خطی معیار الاشعار از یک سو، و از سوی دیگر با مقایسه سبکی و محتوایی این کتاب با آثار فارابی و ابوعلی سینا و کتاب اساس الاقتباس، و بالاخره با استخراج نکاتی از معیار الاشعار سعی کردیم تردیدهایی را که در باره نسبت این کتاب به خواجه نصیرالدین طوسی وجود دارد حتی المقدور برطرف کنیم.

واژه‌های کلیدی: خواجه نصیرالدین طوسی، معیار الاشعار، اساس الاقتباس، عروض.

* استادیار دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

E-mail: ali.ghahramanim@gmail.com

مقدمه

معیارالشعار کتابی است در باره علم عروض و قافیه عربی و فارسی که در سال ۶۴۹ق تألیف شده است. در اینکه معیارالشعار در سال مذکور تألیف شده تردیدی وجود ندارد، اما در باره مؤلف آن تردیدهایی مطرح شده است که شاید مهم‌ترین آنها از جانب علامه قزوینی بوده باشد که در مقدمه تصحیح المعجم فی معاییر اشعارالعجم در سال ۱۳۲۷ (م ۱۹۰۹) چنین آورده است: «امّا مؤلفاتی که بعد از این کتاب [المعجم] الی حال در این فنون ثلاثه نوشته شده به خصوص آنچه در علم عروض تألیف کرده اند هیچ‌کدام قابل ذکر و محل اعتنا نیست و غالباً موجزات و مختصراتی است لا یُسمَن و لا یُعنی مِن جوع، خشک و کسالت‌انگیز، خالی از تحقیق و عاری از تدقیق. فقط کتاب معتنی به مهمی که مقارن عصر مصنف تألیف شده و بواسطه اهمیت و قدمت آن، نمی‌توانیم آن را تحت السکوت بگذرانیم کتاب مرغوب معیارالشعار است در علم عروض و قوافی که در سنه ۶۴۹ تألیف شده و مصنف آن معلوم نیست و مفتی محمد سعدالله مرادآبادی این کتاب را شرح نفیس ممتازی نموده موسوم به میزان‌الافکار فی شرح معیارالشعار^۱ و آن را در سنه ۱۲۸۲ در لکهنو از بلاد هندوستان طبع نموده و الحق داد فضل و تحقیق در این شرح داده است. وی تألیف این کتاب را به خواجه نصیرالدین طوسی معروف متوفی در سنه ۶۷۲ نسبت داده است، ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی» (قزوینی، مقدمه المعجم فی معاییر الاشعارالعجم، ص ۵-ه).

شاید نخستین کسی که در صدد زدودن این تردید برآمده است مدرس رضوی باشد که در مقدمه خود بر همان کتاب یعنی المعجم فی معاییر اشعارالعجم با استناد به آنچه سیره‌نویسان از آثار خواجه نصیرالدین آورده‌اند، تلاش کرده است تا صحت انتساب معیارالشعار را به خواجه اثبات کند. مدرس رضوی بر این عقیده است که جای هیچ تردیدی نیست که خواجه صاحب تألیفی در عروض فارسی است، ولی تذکره نویسان از این کتاب به همان نام «عروض فارسی» یاد کرده‌اند، «بنابراین معلوم است منشأ این تردیدها همانا ذکر نشدن این کتاب به نام معیارالشعار در فهرست تألیفات خواجه که بعضی فهرست داده‌اند می‌باشد، و چون نام این کتاب در نسخه‌های قدیمی «رساله عروض فارسی» بوده، کسانی که شرح حالی از خواجه

نوشته و تألیفات او را بر شمرده‌اند، به همان نام «عروض فارسی» آورده‌اند نه به نام معیارالاشعار. پس مأخذ گفته‌ی مفتی محمد سعیدالله و استناد آن به خواجه روشن و جای تردید نیست» (مدرس رضوی، مقدمه‌المعجم، ص لج).

مدرس رضوی در کتاب ارزشمند خود، احوال و آثار خواجه نصیر، در فصل شرح آثار خواجه، رقم ۸۸ را به کتاب معیارالاشعار اختصاص داده و بار دیگر با تفصیل بیشتری به رفع این تردید پرداخته است (مدرس رضوی ۱۳۵۴: ۵۳۱-۵۳۴).

در تمامی نسخه‌های خطی که نگارنده این سطور از معیارالاشعار به دست آورده است، در نسخه‌هایی که ظهر و ترقیمه در آنها وجود دارد، در ظهر تمامی آنها، نام کتاب «معیارالاشعار» آمده است و بس. از سوی دیگر در ترقیمه هیچ کدام از آنها به نام مصنف کتاب اشاره‌ای نشده و تنها به سال تصنیف کتاب که همان ۶۴۹ می‌باشد اکتفا گردیده است. بنابراین ممکن است تذکره‌نویسان نام این کتاب را «عروض فارسی» ثبت کرده باشند، ولی با استناد به نسخه‌های خطی موجود، بر خلاف نظر مدرس رضوی، نام این کتاب «رسالة عروض فارسی» نبوده است. اما نکته بسیار مهمی که مدرس رضوی آورده است این است: «علاوه بر این، نسخه قدیمی از این کتاب ضمن مجموعه‌ای از مؤلفات خواجه که به سال ۶۷۰ نوشته شده در کتابخانه مرحوم نجم‌آبادی موجود است که این شک و تردید را رد می‌کند و نام این کتاب در آن مجموعه که با نسخه‌های مبدأ و معاد و کتاب تذکره و جوامع الحساب او در یک جا جمع است «عروض فارسی» ذکر شده است که کتاب عروض فارسی او همان کتاب معیارالاشعار است» (همان: ۵۳۳).

این مجموعه اکنون در کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی است^۲ که نسخه عکسی کتاب پنجم آن که همان معیارالاشعار است در پاییز ۱۳۸۸ به دستم رسید، اما ملاحظه کردم که این نسخه فاقد ترقیمه است. از آنجا که ترقیمه در دیگر کتب این مجموعه آمده است، برای روشن شدن موضوع مشتاق بودم تا نسخه را از نزدیک ببینم تا اینکه پس از طی مسافت میان بندر بوشهر و قم، در اواخر اسفند همان سال موفق به دیدن نسخه شدم. در پایان کتاب نخست، یعنی جامع الحساب (گ ۴۷ ر)، نام کاتب «احمد بن محمود بن ابی بکر البناکتی (?)» و تاریخ کتابت «سبعین و سبعمائنه» آمده، و در ترقیمه کتاب دوم، یعنی آغاز و انجام، علاوه بر این

به مکان کتابت (تبریز) اشاره شده است. ولی دیگر کتابها فاقد ترقیمه است و برگ آخر معیارالاشعار که کتاب پایانی مجموعه است نیز افتاده است. در گ ۲ ر عباراتی آمده که نمی‌توان مطمئن شد که از جانب کاتب بوده باشد و بخشی از آن این است که ابتدا کتاب جامع الحساب را ذکر کرده و آن را به مولانا افضل‌المفاخر نصر اللدین (کذا) نسبت داده است و بالاخره آورده است: «کتاب العروض ایضاً له». بنابراین سخن شادروان مدرس رضوی که نام کتاب «عروض فارسی» ذکر کرده دقیق نیست، چرا که تنها عبارت «کتاب العروض» آمده است، آن هم نه در ظهر کتاب معیارالاشعار.

از گفته مدرس رضوی این نکته نیز قابل استنباط است که شاید نخستین کاتبان معیارالاشعار، نسخه خود را از روی نسخه‌ای کتابت کرده‌اند که در ضمن مجموعه‌ای از آثار خواجه بوده است و به جای آنکه در پایان هر کتاب به نام مؤلف اشاره شود در پایان مجموعه نام مؤلف آمده بوده است و چون تاریخ تألیف هر یک از این کتابها متفاوت بوده، تنها به سال تألیف هر کتابی اکتفا گردیده است. از این رو کاتبی که به کتابت معیارالاشعار به صورت مستقل اقدام نموده، بنا بر نسخه مادر به ذکر تاریخ تألیف اکتفا کرده و نام مؤلف را نیاورده است.

جنبه دیگری که می‌تواند مؤید نسبت معیارالاشعار به خواجه نصیر باشد و کمتر کسی به آن توجه کرده است، جنبه محتوایی کتاب و مقایسه معیارالاشعار با دیگر آثار خواجه از نظر سبک و محتواست که در تکمیل بررسی جنبه تاریخی مدرس رضوی خواهد آمد.

مشابهت‌های معیارالاشعار با جوامع علم الموسیقی و اساس الاقتباس نخستین نکته‌ای که از کتاب معیارالاشعار بر می‌آید، این است که مؤلف این کتاب با وجود تسلط بر مباحث عروض و قافیه عربی و فارسی، دارای چارچوب فکری متفاوت با اغلب عروضدانان عرب و ایرانی است. مؤلف در بخشی از کتاب که آن را «مقدمه» نامیده است، بیش از آنکه به عنوان عروضی به بحث پردازد، همانند فیلسوفانی چون ابونصر فارابی و ابوعلی سینا سخن می‌گوید. در اینجا برآنیم که از یک سو به برخی مشابهت‌های معیارالاشعار با آنچه در کتاب الموسیقی الکبیر اثر

فارابی و نیز *جوامع علم الموسیقی* اثر ابوعلی سینا آمده است پیردازیم و از سوی دیگر شباهت‌های موجود در این کتاب را با آنچه در اثر مهم خواجه نصیر یعنی *اساس الاقتباس* آمده است، بررسی کنیم.

فارابی در کتاب *الموسیقی الکبیر* بخشی را به حروف و سپس به کلام موزون اختصاص داده است. ابوعلی سینا نیز در کتاب *شفا* در دو جا از شعر سخن گفته است؛ نخست در علم منطق که در فن نهم آن، شعر را از نظر تخییل بررسی کرده است که در این جنبه کاملاً متأثر از آراء ارسطو در کتاب *فن شعر* است. او بار دیگر در علم ریاضیات در فن سوم آن یعنی فن موسیقی، فصل پنجم از مقاله پنجم را به جنبه دوم شعر یعنی وزن شعر اختصاص داده است.^۳

از آنجا که خواجه نصیر در فلسفه از دنباله‌روان ابوعلی سینا به شمار می‌آید، در کتاب *اساس الاقتباس* که نخستین کتاب جامع در علم منطق به زبان فارسی است، همانند بوعلی مقاله نهم این کتاب را به مقوله شعر اختصاص داده و شعر را از منظر تخییل بررسی کرده است (خواجه نصیر، *اساس الاقتباس*، ص ۵۸۸-۵۹۹).

نکته جالب توجه این است که شباهت‌های بسیاری در میان معیارالاشعار و سه کتاب مذکور می‌توان یافت و ما به مهم‌ترین آنها خواهیم پرداخت.

تعریف شعر و وزن

تعریف شعر و وزن در معیارالاشعار شباهت بسیاری به مطالب *شفا* و نیز مقاله نهم از *اساس الاقتباس* دارد. در معیارالاشعار تعریف شعر چنین آمده است:

شعر به نزدیک منطقیان، کلام مخیل موزون باشد و در عرف جمهور، کلام موزون مقفی. اما کلام الفاظی باشد مؤلف از حروف که به حسب وضع، بر معانی مقصود دال باشد. و شعر بی‌الفاظ تصور نتوان کرد. و اگر کسی به تکلف، فعلی غیر ملفوظ را مانند حرکتی به دست یا به چشم، مثلاً جزوی از اجزای شعری گرداند، حکم آن فعل حکم الفاظ باشد، از آن جهت که مشتمل باشد بر حدوث صوتی، یا خیال صوتی دال بر مرادی. و همچنین الفاظ مهمل بی‌معنی را، و اگر چه مستجمع وزن و قافیه باشد، از قبیل شعر نشمرند، و حکم هذیانات اهل مجنون و هزل که بر الفاظ مهمل مشتمل باشد و در نظم ایراد کنند، حکم الفاظ معنی‌دار باشد؛ از آن جهت که مراد ایشان به حسب قصد ایشان از آن الفاظ حاصل آید. پس کلام، شعر را و غیر شعر را به جای جنس

است (معیارالشعار، گ ۱ پ).

این تعریف متأثر از کتاب شفا است که در آن چنین آمده است: «الشعر کلامٌ مخیّل، مؤلّف من أقوال ذات متّفقة، متکرّرة علی وزنها، متشابهة حروف الخواتیم». ^۴ یعنی: شعر کلامی است مخیّل، ترکیب شده از اقوالی دارای ایقاعاتی که در وزن متّفق و متساوی و متکرّر باشند و حروف خواتیم آن متشابه باشند. در اساس/لاقتباس نیز چنین آمده است:

شعر کلامی است مخیّل مؤلّف از اقوالی موزون متساوی مقّی. و کلام موزون به اشتراک اسم بر دو معنی افتد: یکی حقیقی و آن قولی بود که حروف ملفوظ او را به حسب حرکات و سکّنات عددی ایقاعی باشد، و دوم مجازی و آن هیأتی بود سخن را از جهت تساوی اقوال و به حسب ظاهر شبیه به وزن چنانکه در خسروانیهای قدیم بوده است... و معنی مقّی آن است که خواتیم اقوال متشابه باشد بر وجهی که مصطلح بود و شرط تقفیه در قدیم نبوده است و خاص است به عرب و دیگر امم از ایشان گرفته‌اند (خواجه نصیرالدین طوسی، اساس/لاقتباس، ص ۵۸۶).

کاربرد اصطلاح خسروانی

اصطلاح «خسروانی» علاوه بر اساس/لاقتباس چنان که در بند بالا ملاحظه می‌شود، در هر دو کتاب دیگر نیز آمده است؛ در شفا نیز در باره خسروانی چنین آمده است: «ثمّ جمیع الألحان القديمة — الخسروانیّة والفارسیّة — مبنیة علی الإیقاع الموصول لما فی ذلك من الاستواء وتعديل حال النفس» (ابن سینا، جوامع علم الموسیقی، ص ۹۷). یعنی: سپس تمامی آهنگهای کهن — آهنگهای خسروانی و فارسی — بر ایقاع پیوسته بنا می‌شود به دلیل تطابق و تعدیل حالت نفس که در آنها وجود دارد. «به اتّفاق وزن از فصول ذاتی شعر است، الا آن که هیأتی باشد که تناسب آن تامّ نباشد و نزدیک باشد به تامّ؛ مانند اوزان خسروانیها» (خواجه نصیرالدین طوسی، معیارالشعار، گ ۲ پ).

عادت تأثیر آن بر موزون و ناموزون بودن
جوامع علم الموسیقی، ص ۹۲: «واعلم أن للعادة تأثيراً قویاً فی جعل الألحان
والإیقاعات والأوزان الشعریة، مطبوعة و غیر مطبوعة ... وأنت تعلم أن كثيراً من
الأوزان العربیة، إذا قرضت علیها الأشعار الفارسیة، کاد الذهن لا یُشعر تأثیراتها مع
اتزانها، ومع وجود الشرائط التي نذكرها بعد الوزن، ولا سبب فی ذلك غیر العادة».
یعنی: بدان که عادت تأثیر زیادی در مطبوع و نامطبوع کردن آهنگها و ایقاعها و
اوزان شعری دارد ... و تو می دانی که اگر اشعار فارسی بر بسیاری از اوزان عربی
سروده شود، با وجود موزون بودنشان و فراهم بودن شرایطی که غیر از وزن بیان
می کنیم، ذهن تأثیر آن را در نمی یابد. و دلیل این امر جز عادت نیست.

اساس الاقتباس، ص ۵۸۷: «و بر جمله رسوم و عادات را در کار شعر مدخلی
عظیم است و به این سبب هر چه در روزگاری یا نزدیک قومی مقبول است در
روزگاری دیگر و به نزدیک قومی دیگر مردود و منسوخ است و اصل تخیل که
منطقی را نظر بر آن است همیشه معتبر باشد و اگر چه طریق استعمال بگردد و این
صناعات بالذات باحث از آن است و بالعرض از دیگر احوال شعر. پس ماده شعر
سخن است و صورتش به نزدیک متأخران وزن و قافیه و به نزدیک منطقیان
تخیل».

معیارالاشعار، گ ۲ ر: «عادت را در آن باب، هم مدخلی تمام است و به این سبب
اوزان اشعار و ایقاعات مستعمل، به حسب اختلاف امم، مختلف است».

علوم ادبی مرتبط با شعر

جامع علم الموسیقی، ص ۱۲۳: «فأما النظر فیہ [الشعر] من جهة ما هو کلام و لفظ
فإلی اللغوی والنحوی، وأما النظر فیہ من جهة ما هو مخیلٌ فإلی المنطقی والخلقی
بحسب اعتبارین؛ وأما النظر من جهة الوزن المطلق وعلله وأسبابه، فإلی الموسیقی؛
وأما من جهة الوزن الخاص عند بلاد دون بلاد — علی حکم التجربة والامتحان —
فإلی العروسی، وأما النظر فی الخواتیم فإلی صاحب العلم بالقوافی»^۵. یعنی: بحث در
باب شعر، از آن جهت که کلام است و لفظ است، کار علمای زبان و نحو است و از
آن جهت که مخیل است به دو اعتبار به منطقیان و علمای خلقی (منظور فلاسفه

اخلاق) مرتبط می‌شود و بحث از دیدگاه وزنِ مطلق و علل و اسباب آن به موسیقی مرتبط است و از دیدگاه وزنِ خاص در هر سرزمینی به حکم تجربه و آزمون به عروضیان ارتباط دارد و اما به اعتبار خواتیم، قلمرو کار علمای قافیه است. *اساس‌الاعتباس*، ص ۵۸۶-۵۸۷: «و نظر در آن [تقیه] تعلق به علم قوافی دارد و آن علمی بود در تحت علم لغت، و نظر در وزن حقیقی به حسب ماهیت تعلق به علم موسیقی دارد و به حسب اصطلاح و تجربه تعلق به علم عروض دارد و نظر منطقی خاص است به تخیل».

معیار‌الاشعار، گ ۴ ر: «و اما تخیل؛ بحث از آن تعلق به فنی خاص از علم منطق دارد. و اما وزن؛ بحث از ماهیت آن و از استعمالش در ایقاعات تعلق به فنی خاص دارد از علم موسیقی، و از استعمالش در اشعار مطلقاً تعلق به موضعی خاص دارد هم از آن فن از علم موسیقی که مشتمل باشد بر تفصیل اوزان شعرها. و از استعمالش در اشعار به حسب اصطلاح، خاص به اهل هر لغتی، تعلق به صنعتی مفرد دارد، که آن را «علم عروض» خوانند. و اما قافیه، بحث از آن هم به صنعتی مفرد تعلق دارد که آن را «علم قوافی» خوانند. و این دو صنعت؛ یعنی علم عروض و علم قوافی، در لغات مختلف باشند، چنان که گفتیم به حسب اسباب مذکور».

اساس‌الاعتباس، ص ۵۸۷: «نظر منطقی خاص است به تخیل و وزن را از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضای تخیل کند. پس شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخران کلام موزون مقفی؛ چه به حسب این عرف هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی، خواه صادق باشد و خواه کاذب، و اگر همه به مثل توحید خالص یا هذیانات محض باشد آن را شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگر چه مخیل بود آن را شعر نخوانند».

مؤلف *معیار‌الاشعار* نیز همانند آنچه در *اساس‌الاعتباس* آمده، هذیاناتی که موزون باشد از قبیل شعر دانسته است: «حکم هذیانات اهل مجون و هزل که بر الفاظ مهمل، مشتمل باشد و در نظم ایراد کنند، حکم الفاظ معنی‌دار باشد؛ از آن جهت که مراد ایشان به حسب قصد ایشان از آن الفاظ حاصل آید» (خواجه نصیرالدین طوسی، *معیار‌الاشعار*، گ ۱ پ).

اصطلاحات مشترک در کتب مذکور

فارابی در کتاب خود به تأثیر از کتاب فن شعر ارسطو هنگام سخن گفتن از حروف، آنها را به دو دسته مصوّت و غیر مصوّت، و حروف مصوّت را به دو دسته قصیر و طویل تقسیم می‌کند (فارابی، الموسیقی الکبیر، ص ۱۰۷۲). سپس دو اصطلاح «مقطع قصیر» و «مقطع طویل» را برای هجای کوتاه و بلند به کار می‌برد (همان، ص ۱۰۷۵). شیخ‌الرئیس نیز همین اصطلاحات را با کمی اختلاف یعنی به صورت صامت، مصوّت، مقطع مقصور، و مقطع ممدود به کار برده است (ابن سینا، جوامع علم الموسیقی، ۱۲۴-۱۲۵). در کتاب معیارالاشعار نیز این اصطلاحات با اندکی اختلاف دیده می‌شود: مصوّت، مصمّت، مقطع مقصور و مقطع ممدود (خواجه نصیرالدین طوسی، معیارالاشعار، گ ۴ پ - ۵ ر).

وجود این اصطلاحات در معیارالاشعار دلالت بر آن دارد که مؤلف آن آشنایی کامل با آثار فیلسوفانی چون فارابی و ابوعلی سینا داشته است، چرا که این اصطلاحات هیچ‌گاه در نزد عروضدانان عرب و ایرانی، چه قبل از خواجه و چه بعد از خواجه، کاربرد نداشته است، بلکه عروضیان ابتدا به متحرک و ساکن پرداخته و پس از آن از اجزای نخست عروضی یعنی اسباب و اوتاد و فواصل سخن گفته‌اند.

شباهت‌های سبکی و اسلوبی اساس‌الاعتباس و معیارالاشعار

پس از ذکر شباهت‌های محتوایی میان این سه کتاب که بیانگر تأثیرپذیری اساس‌الاعتباس و معیارالاشعار از شفا ابوعلی سیناست، اکنون به ذکر شباهت‌هایی می‌پردازیم که منحصراً میان اساس‌الاعتباس و معیارالاشعار دیده می‌شود، و با توجه به تاریخ تألیف این دو کتاب (اساس‌الاعتباس در سال ۶۴۲ و معیارالاشعار در سال ۶۴۹) می‌تواند به احتمال بسیار قوی یکی بودن مؤلف دو کتاب را تأیید نماید. البته از آنجا که مجال سخن گفتن از شعر و ویژگی‌های وزن و قافیه، در کتاب اساس‌الاعتباس تنگ و در معیارالاشعار گسترده است، از این رو موارد دیگری در معیارالاشعار یافت می‌شود حاکی از آنکه مؤلف آن یک عالم منطق و فلسفه است نه یک عروضدان محض. اما اکنون می‌خواهیم به برخی شباهت‌های شکلی و اسلوبی موجود در اساس‌الاعتباس و معیارالاشعار بپردازیم.

شیوه توزیع مباحث

شباهت بسیاری میان این دو کتاب در توزیع مباحث وجود دارد. اساس الاقتباس دارای یک مقدمه و نه مقاله است و اغلب مقاله‌ها بر چند فن و هر فن بر چند فصل تقسیم می‌شود. معیار الاشعار نیز دارای یک مقدمه است، سپس مستقیماً به دو فن عروض و قافیه تقسیم می‌شود که هر فن نیز شامل ده فصل است. این نوع تقسیم‌بندی را در هیچ کتاب عروضی، نه عربی و نه فارسی، ملاحظه نکرده‌ایم.

استفاده از حروف ابجدی در تقسیم‌بندی مطالب

در هر دو کتاب این نوع تقسیم‌بندی به‌کرات آمده است.

عناوین

شیوه نام‌گذاری عناوین در هر دو کتاب همانند است، به طور مثال:

اساس الاقتباس:

مقاله اول در مدخل منطق که آن را ایساغوجی خوانند چهار فن است

فن اول در مباحث الفاظ، سه فصل است

فصل اول در کیفیت دلالت الفاظ بر معانی

معیار الاشعار:

فن اول در علم عروض و آن ده فصل است

فصل اول در اشارت به اجزاء اولی شعر

استعمال واژه‌های مشترک

یکی از مهم‌ترین شباهت‌های موجود در این دو کتاب، استعمال واژه‌های خاصی است که نشان از ویژگی سبکی مشترک میان مؤلف در هر دو کتاب دارد. از قبیل این واژه‌ها که به‌کرات در هر دو کتاب آمده است: «لامحاله، بعینه، لابعینه، صورت بندد، صورت نبندد، مؤلف، اقتضا، مقتضی».

تشابه در شیوه آوردن عبارتها و جمله‌ها

ملک الشعراى بهار خواجه نصیر را پیشاهنگ کتب علمى می‌شمارد و نثر او را چنین توصیف می‌کند: «ساده و روان و موجز» (بهار ۱۳۷۳: ۱۵۷/۳). اما در باره طول جمله در نثر خواجه، دیگری چنین گفته است: «جمل در نثر فارسی خواجه همانند قدیم همچنان کوتاه و مستقل است و در آن به حداقل از کلمات لازم اکتفا می‌گردد و نمونه‌های جمله طویل چنان که شیوه مترسلان این عهد بوده است در آثار خواجه

بسیار کم یافت می‌شود؛ هر جمله معنی خود را کامل و تمام می‌رساند و کمتر به متمم و مکمل احتیاج دارد، ولی به شیوه قدیم عطف متوالی جمل به یکدیگر تقریباً هنوز باقی است» (اقبال، ۱۳۷۹: ۴۶).

به راستی که معیارالاشعار نیز متصف به همین اوصاف است: کتابی است با نثری علمی، ساده و روان و موجز و با جمله‌های کوتاه و مستقل. جالب اینکه ملک الشعرای بهار هنگامی که از ویژگیهای سبکی خواجه سخن می‌گوید، معیارالاشعار را نیز در ردیف سه اثر مشهور او یعنی اساس‌الاعتباس، اوصاف‌الاشرف و زیج ایلخانی می‌آورد (بهار، ۱۳۷۳: ۱۵۸/۳) و این بیانگر آن است که این محقق بزرگ معاصر اختلافی در سبک این کتب در مقایسه با یکدیگر ندیده است و به صراحت تمام معیارالاشعار را در ضمن آثار خواجه دانسته است.

اکنون چند مثال در شباهت سبکی موجود میان اساس‌الاعتباس و معیارالاشعار می‌آوریم:

۱. کاربرد «اما» و «واما» در ابتدای جمله، به همراه فعل «بُودَ»:
اساس‌الاعتباس، ص ۳۸: «واما بسیطی که جزو مرکب نبود و آن را جواهر مفارقه خوانند، هم دو گونه بود: یا متصرف بود و در مادیات بر سبیل تدبیر و آن را نفس خوانند یا نبود و آن را عقل خوانند. پس جوهر به این قسمت پنج نوع بود.»
معیارالاشعار، گ ۳۲ پ: «واما به پارسی اصلش در دایره «مفاعیلن» هشت بار بُودَ و دو نوع بُودَ؛ سالم و مکفوف. و مکفوف هم دو نوع بُودَ؛ موفور و اُخرَب. و مکفوف موفور را مکفوف تنها خوانند و بعضی هر نوعی را بحری دیگر شمرده‌اند.»
۲. کاربرد «اما ... بُودَ؛ چه ...»:

اساس‌الاعتباس، ص ۷۱: «واما شرطی منفصله شش بیش نبود؛ چه مقدم و تالی در منفصله به طبع از یکدیگر متمیز نباشد، پس اختلاف مقدم و تالی را بر عکس کردن مفید نبود: ا. از دو حملی چنان که گفته آمد. ب. از دو متصله.»

- معیارالاشعار، گ ۶۴ ر: «واما اختلاف خروج هم سه نوع بُودَ؛ چه یا به جمع «واو» و «یا» بُودَ، یا به جمع «واو» و «الف»، یا به جمع «یا» و «الف».
۳. تکرار فعل «بُودَ» به صورت مثبت یا منفی در ضمن یک بند:

اساس‌الاعتباس، ص ۲۱۷: «و چون صغری فعلی نُبُودَ، بل به امکان باشد چنین

گفته‌اند که اگر کبری ضروری بُود، یا دائم نتیجه هم یا ضروری بُود یا دائم مانند کبری. اگر کبری ضروری و دائم نُبود، نتیجه فعلی نُبود.»

معیار الاشعار، گ ۲۶ ر: «اما قسم اول خالی نُبود از آن که ثبوت هر دو ساکن به هم جایز بُود یا نُبود. اگر جایز بُود، و لامحاله سقوط یک ساکن از هر دو لابعینه هم جایز بُود.»

معیار الاشعار، گ ۳۵ پ: «اما در ترانه خلط مقبوض و مکفوف به یکدیگر روا بُود و میان «یا» و «نون» مراقبه بُود و در همه مواضع تسکین اوسط روا بُود و خلطش با تحریک هم روا بُود.»

۴. تکرار «یا» در ضمن یک بند به همراه «اگر»:

اساس الاقتباس، ص ۸۸: «پس آن صفت موصوف خود را یا لازم بود یا عارض، اگر عارض بود، یا مفارق بود یا مفارق نبود و اگر مفارق بود اعتبار موضوع: یا در زمان مقارنت کند یا در زمان مفارقت.»

معیار الاشعار، گ ۲۶ ر: «اما قسم اول خالی نُبود از آن که ثبوت هر دو ساکن به هم جایز بُود یا نُبود. اگر جایز بُود، و لامحاله سقوط یک ساکن از هر دو لابعینه هم جایز بُود. پس گویند: میان آن دو ساکن «معاقبه» است، و سقوط یکی البته به «خبن» بُود یا به «کف»؛ اگر به «خبن» بُود، سقوط دیگر یا به «طی» بُود — اگر هر دو ساکن در یک رکن افتند — یا به «کف» بُود — اگر در دو رکن افتند — و اگر به «کف» بُود، سقوط دیگر یا به «قبض» بُود — اگر در یک رکن افتند — یا به «خبن»، چنان که گفته آمد.»

۵. آغاز بند با حرف ربط «واو»: نمونه آن را در دیگر مثالها می‌توان یافت.

۶. کاربرد افعال و عبارات همانند و مشابه:

اساس الاقتباس، ص ۳۸: «و ببايد دانست که جوهر ذاتی است انواع جواهر را به خلاف عرض که ذاتی نیست اجناس اعراض را.»

معیار الاشعار، گ ۵۱ پ: «و ببايد دانست که این بحرها مؤلف از اصول مذکور است.»

اساس الاقتباس، ص ۴۰: «و هم بر این قیاس در دیگر کمیات.»

معیار الاشعار، گ ۴۱ ر: «و هم بر این قیاس در دیگر مواضع.»

اساس الاقتباس، ص ۵۹: «این است آنچه خواستیم که در این مقالت ایراد کنیم.»

معیارالاشعار، گ ۷۲ ر: «این است آنچه خواستیم که در این مختصر ایراد کنیم».

اساس‌الافتباس، ص ۸۹: «و بیايد دانست که در این موضع باید معلوم بود که به کدام معنی اطلاق می‌کنند چنان که بعد از این گفته شود».

معیارالاشعار، گ ۵۱ پ: «و بیايد دانست که این بحرها مؤلف از اصول مذکور است و شاید که اصلهای دیگر غیر آنچه گفته آمد، تألیف کنند».

اساس‌الافتباس، ص ۵۳: «عادت اهل صناعت چنان رفته است که ختم قاطیغوریاس به شرح اصناف تقابل و تقدّم و تأخر کنند».

معیارالاشعار، گ ۱۲ ر: «و عادت چنان رفته که بحر در دایره همچنان که از ارکان طبیعی نهند که تغییر به او راه نیافته باشد».

اساس‌الافتباس، ص ۱۰۲: «و عادت منطقیان چنان است که اعتبار حال عموم و خصوص و تلازم و تعاند این قضايا کنند در قضاياي شخصی و مهمله و محصوره، و ابتدا به شخصیّات کنند».

معیارالاشعار، گ ۲۶ پ: «و عادت عروضیان چنان است که هر وزنی را بیتی به مثال آرند».

اساس‌الافتباس، ص ۱۷۶: «بیشتر منطقیان ماده و جهت در شرطیات اعتبار نکرده‌اند».

معیارالاشعار، گ ۵۸ پ: «و قومی رسّ را اعتبار نکرده‌اند و قومی اشباع را».

این مقدار شباهتهای سبکی و محتوایی موجود میان معیارالاشعار و اساس‌الافتباس دلالت بر آن دارد که مؤلف این دو کتاب به احتمال زیاد یک شخص است و آن کسی نیست جز خواجه نصیرالدین طوسی.

به نظر ما شباهتهای محتوایی موجود میان معیارالاشعار با دو کتاب جوامع علم الموسیقی و اساس‌الافتباس، به همراه شباهتهای سبکی و اسلوبی میان معیارالاشعار و اساس‌الافتباس — که به تفصیل به آن پرداختیم — برای اثبات اینکه معیارالاشعار تألیف خواجه نصیر است کفایت می‌کند. با وجود این، مواردی در معیارالاشعار بدون مقایسه آنها با دیگر آثار آمده است که می‌تواند مؤید نظر فوق باشد و ذکر آنها بی‌فایده نخواهد بود.

نکات موجود در معیارالاشعار

فرض را بر این بگذاریم که برای نخستین بار با کتاب *معیارالاشعار* روبه‌رو می‌شویم، به گونه‌ای که هیچ پیش فرضی نسبت به نویسنده آن نداریم و می‌خواهیم با توجه به برخی موارد که در این کتاب آمده است، حدس بزنیم که مؤلف آن ممکن است چگونه شخصی باشد:

الف. نخستین موردی که در همان ظُهر کتاب جلب توجه می‌کند عبارت زیر است:
این مختصری است در علم عروض و قوافی شعر تازی و پارسی دری که به التماس بعضی دوستان مرتب کرده شد و آن را *معیارالاشعار* نام نهاده آمد و این مختصر مشتمل بر مقدمه‌ای و دو فن است (*معیارالاشعار*، گ ۱ پ).
نکته نخست که در عبارت فوق ملاحظه می‌شود، این است که این کتاب به درخواست عده‌ای از دوستان و شاگردانش تألیف شده است. بنابراین مؤلف باید عالمی مرتبط با دیگر علما و یا معلمی دارای شاگردان بوده باشد. نکته دیگر اینکه اصرار بر «مختصر» بودن در تألیف کتاب است، بنابراین مؤلف مشغله‌های علمی دیگری نیز داشته است که به جای تفصیل مطالب، از همان ابتدا بنا را بر اختصار گذاشته است چنانکه مطالب کتاب نیز تأیید کننده شیوه ایجاز است، بر خلاف *المعجم* که بر تفصیل موضوعات بنا شده است.

عبارت پایانی کتاب نیز بار دیگر تأکید می‌کند که مؤلف در هنگام تألیف بر همان شیوه استوار مانده و از دایره ایجاز یا فراتر نگذاشته است: «این است آنچه خواستیم که در این مختصر ایراد کنیم از علم عروض و قوافی این دو لغت بر سبیل ایجاز» (همان، گ ۷۳ پ).

ب. مورد دیگری که در برخی از عبارات کتاب جلوه می‌کند این است که مؤلف اهل فلسفه و منطق است و عروضدان صرف نیست. به مواردی از شباهتهایی که میان *معیارالاشعار* و دو کتاب فلسفی دیگر آمده بود اشاره کردیم که دلالت بر این ادعا دارد. جز آنها به عبارات دیگری نیز برمی‌خوریم که بیانگر سرمایه فلسفی در پشت آنهاست. به طور مثال، هنگامی که سخن از فواید علم عروض در فصلی مستقل به میان می‌آید، چنین عبارتی ذکر می‌شود:

بیان این معنی هر چند به صدر کتاب لایق‌تر باشد، اما چون فهمش بر مبتدی دشوار بود، تأخیرش مصلحت نمود و از این جهت در تناسب خللی تصور نیفتد؛ چه فایده هر

چیزی که به وجهی غرض و غایت آن چیز است همچنان که اول فکر باشد آخر عمل نیز باشد (همان، گ ۵۵ ر).

ج. ما در مقاله مستقلی ارتباط کلی میان علم عروض و ریاضی را مطرح کرده‌ایم. کتاب معیارالاشعار از این نظر جایگاه ممتازی دارد و جای جای آن به روشنی حکایت از ذهن ریاضی مؤلف خود دارد. با نگاهی به شیوه فصل‌بندی مطالب و تقسیم‌بندی مباحث در کل کتاب، تواناییهای ریاضی مؤلف آشکار می‌گردد. مؤلف معیارالاشعار در پرتو این توانایی، در عروض نکات مهمی را یافته و طرح کرده است که پیش از او و نیز قرن‌ها پس از او مورد غفلت بوده است؛ مانند وزن رباعی و نیز بسیاری از جوازهای وزنی شعر فارسی (اختیارات شاعری)؛ به طوری که می‌توان حدس زد که مؤلف ریاضی‌دانی بوده که به علم عروض مبادرت کرده است (نک: قهرمانی مقبل ۱۳۸۷).

د. در پایان فن عروض از معیارالاشعار عبارتی آمده است که مؤلف در بارهٔ یک ویژگی از ویژگیهای خود سخن می‌گوید و می‌توان به دنبال یافتن مصداقی برای آن بود و آن عبارت این است:

با آن که اعتقاد من آن است که اگر کسی را در مبدأ فطرت ذوق نباشد، ممکن باشد که به ملکهٔ عروض، او را اکتساب ذوقی حاصل شود و این معنی در خویشتن مشاهده کرده‌ام (معیارالاشعار، گ ۵۶ ر - پ).

پس مؤلف از آنجا که علم عروض می‌داند باید دست به تجربهٔ شعری هم زده باشد. البته چنانکه خود اعتراف کرده است، اشعار او نه از طبع روانش سرچشمه گرفته، بلکه ریشه در عروضدانی او داشته است.

چنانکه می‌دانیم از خواجه نصیر اشعاری به زبان عربی و فارسی باقی مانده است، ولی نگاهی گذرا به این اشعار نشان‌دهندهٔ آن است که خواجه در شاعری دارای طبع روانی نیست، و این یادآور همان عبارتی است که در معیارالاشعار آمده است، یعنی اینکه با توجه به تسلط خواجه به عروض عربی و فارسی، گاهی برای تفنن اشعاری به هر دو زبان سروده است.

بنابراین می‌توان استنتاج کرد که مؤلف معیارالاشعار با وجود تسلط بر مباحث عروض و قافیهٔ عربی و فارسی، فیلسوفی با تواناییهای ریاضی بوده و شاگردانی

داشته و کتاب مذکور را به درخواست آنان به سبب دیگر مشغله‌های علمی به صورت مختصر تألیف کرده، و نیز به سرودن شعر پرداخته است. از سوی دیگر، فراموش نکنیم که این کتاب در سال ۶۴۹ ق تألیف شده است.

اکنون اگر تمام این ویژگیها را کنار هم بگذاریم، خواجه نصیر می‌تواند یکی از مصداقهای مهم و مطرح این خصوصیات باشد و با توجه به شباهتهای موجود میان این کتاب و دو کتاب دیگر که پیشتر به بررسی آنها پرداختیم، شاید بتوان عنوان کرد که به احتمال قریب به یقین خواجه نصیر مهم‌ترین مصداق برای تألیف معیارالاشعار است.

پی‌نوشتها

۱. نام دقیق کتاب میزان‌الافکار، شرح معیارالاشعار است.
۲. برای اطلاع از مشخصات این مجموعه، نک: مرعشی ۱۳۸۲: ۳۷۳-۳۷۷.
۳. کتاب گران سنگ و پرچم شفا به چهار جمله (بخش) تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: منطق، طبیعیات، ریاضیات، و الهیات. و جمله ریاضیات (بخش ریاضیات) شامل چهار فن است که عبارت‌اند از: هندسه، حساب، موسیقی، و هیأت یا فلک. و در موسیقی، مقاله پنجم شامل ایقاع است در پنج فصل، و فصل پنجم از آن به شعر و اوزان آن تعلق دارد. دکتر شفیع کدکنی این مقاله را به طور کامل ترجمه کرده است. ما در نقل قول از مقاله مذکور، از ترجمه ایشان بهره برده‌ایم (نک: شفیع ۱۳۷۶: ۳۵۱-۳۶۵).
۴. ابن سینا، جوامع علم الموسیقی، ص ۱۲۲. ابن سینا تعریف دیگری از شعر آورده است: «إن الشعر هو كلام مخیل مؤلف من أقوال موزونة متساوية - وعند العرب: مقفأة» (ابن سینا، الشعر، ص ۲۳). شعر کلامی است مخیل، ترکیب شده از اقوالی موزون و متساوی، و نزد عرب مقفئی.
۵. بوعلی در بخش شعر از کتاب شفا عباراتی با همین مضمون آورده است: «ولا نظر للمنطقی فی شیء من ذلك إلا فی كونه كلاماً مخیلاً؛ فإن الوزن يُنظر فيه: أما بالتحقیق والکلیة فصاحب علم الموسیقی، وأما بالتجربة وبحسب المستعمل عند أمة فصاحب علم العروض والتقفیة ينظر فیها صاحب علم القوافی، وأما ينظر المنطقی فی الشعر من حیث هو مخیل» (ابن سینا، الشعر، ص ۲۳-۲۴). نگاه عالم منطق به شعر جز از جنبه سخن مخیل نیست، پس به دو صورت به شعر نگاه می‌شود: یا از جنبه مطلق و شامل که بر عهده عالم موسیقی است، یا بر اساس تجربه و کاربرد در نزد امتهای که بر عهده عروضدان است و عالم قافیه تقفیه را در آن بررسی می‌کند و عالم منطق به شعر از آن جهت که کلامی مخیل است می‌نگرد.

منابع

- ابن سینا، أبوعلی حسین بن عبدالله، *جوامع علم الموسیقی*، تحقیق زکریا یوسف، و تصدیر و مراجعة أحمد فؤاد الإهوانی و محمود أحمد الحنفی، القاهرة، ۱۹۵۶.
- ابن سینا، أبوعلی حسین بن عبدالله، *الشعر*، حقه و قدّم له عبدالرحمن بدوی، القاهرة، ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- اقبالی، معظمه، ۱۳۷۹، *شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، به انضمام معیارالاشعار، ج ۲، تهران.
- بهار، ملک الشعراء، ۱۳۷۳، *سیک شناسی*، ج ۳، ج ۶، تهران.
- خواجه نصیرالدین طوسی، *اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۱.
- خواجه نصیرالدین طوسی، *معیارالاشعار (نسخه خطی)*، بدون کاتب و تاریخ کتابت، کتابخانه مجلس، شماره ۳۹۸۷، ۷۳ برگ، ۱۷ سطر (نسخه مورد استفاده در ارجاعات این مقاله به معیارالاشعار).
- خواجه نصیرالدین طوسی، *معیارالاشعار (نسخه خطی)*، کاتب احمد بن محمود بن ابی بکر البناکتی؟، تاریخ کتابت ۶۷۰، کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۴۱۲، ۶۲ برگ [۱۹۷-پ-۱۳۶]، ۲۳ سطر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۶، *موسیقی شعر*، ج ۵، تهران.
- شمس قیس، شمس الدین محمد قیس الرازی، *المعجم فی معاییر اشعارالعجم*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۰.
- الفارابی، أبو نصر محمد بن محمد بن طرخان، *کتاب الموسیقی الکبیر*، تحقیق و شرح غطاس عبدالملک خشبه و مراجعة و تصدیر محمود أحمد الحنفی، القاهرة، لا تاریخ.
- قهرمانی مقبل، علی اصغر، ۱۳۸۷، «خواجه نصیرالدین طوسی عروضی ریاضی دان»، *آفتاب شرق*: مجموعه مقالات علمی اولین کنگره بین المللی خواجه نصیرالدین طوسی (دانشگاه خواجه نصیر)، ص ۲۶۳-۲۶۷.
- مدرس رضوی، محمد تقی، ۱۳۵۴، *احوال و آثار نصیرالدین*، تهران.
- مرعشی نجفی، محمود، ۱۳۸۲، *فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی*، ج ۳۱، قم، ۱.
- مفتی محمد سعد الله مرادآبادی، *میزان الافکار: شرح معیارالاشعار*، چاپ سنگی، لکهنو، ۱۲۸۲ ق / ۱۸۶۶ م.

